عدم تجدد نتیجه شلختگی‌های فرهنگی

از دکتر ن. واحدی : به مناسبت آغاز سال 2021

درآمد

واژه انتخابات سیاسی واژه‌ای کلیدی در تئوری مردمسالاری است. اما تا آنجا که به خاطر دارم در مورد **انتخابات** آنچه گفته شده است همگی به دور موضوع **آزادی انتخابات** و نه معنی و مضمون آن می‌چرخد.

در دوره شانزدهم مجلس شورای ملّی که عضو جوانان حزب ایران بودم از سوی این حزب برای مهار "آزادی انتخابات" و نظارت در بردن صندوق‌ها به **مسجد سپه سالار**، خواندن رأی‌ها و شمردن آنها مأمور شدم. ابتدا در اجرای چنین وظیفه‌ایست که آدمی می‌تواند نه تنها به اهمیت معنی انتخابات آگاه شود؛ بلکه حیله‌ها و زد و بندهای ممکنه در مخدوش ساختن اینکار را نیز لمس کند.

معذالکروشنفکران کشور و رسانه‌های گروهی، چه در دوران مشروطیت و چه امروز ، یا نخواستند و یا نتوانستند، اذهان عمومی را به امور سیاسی و دشواری‌های رابطه دولت – ملّت آگاه سازند. آشکار است که این آگاهی تابع فهم و شعور عامه می‌باشد. لذا بالا بردن سطح آگاهی و درک مردم بزرگ‌ترین وظیفه‌ایست که این رسانه‌ها به دوش دارند. وظیفه‌ای ملّی، مسئولیتی که هیچ فرد و تشکیلاتی نمی‌بایستی از زیر این بار شانه خالی کند.

متأسفانه پس از 42 سال تجربه **ولایت فقیه** که خود نقطه پایان **آزمون مشروطیت** در ایران بود، هنوز ایرانیان تحلیلی درست نه از **مصیبت مشروطیت** و نه از **فاجعهﯼانقلاب خونین فقها**ارائه داده‌اند.

حقیقت تلخی که نه از بدفهمی مسائل و مفاهیم بلکه به **سبک[[1]](#footnote-1)برخورد**ماایرانیان در امر"دادو ستد" (**تعامل**) و در برخورد با **زندگی** است که به آن (**تجربه**) گویند.

مجموعه این ضعف‌ها و نارسائی‌ها رامی‌بایستی در کلام سطحی‌نگری و یا کلّی‌تر **شلختگی**در اندیشیدن و تحلیل مسائل جست‌وجو کرد. این شلختگی‌ها تنها به امروز مربوط نمی‌شود؛ بلکه به دوران‌های گذشته نیز برمی‌گردد که جمعأ سنتی شده است.

این مقاله سعی دارد نه تنها این کج فکری و بی‌ارادگی را برای عموم روشن سازد؛ بلکه نشان دهد مادامیکه کشورهای وامانده و عقب افتاده‌ای چون ایران برای گذر از "دنیای مبتنی بر وجود شناسی(اونتولوژی) به دنیای تجدد" میل و اشتیاقی از خود نشان ندهند"درِروزگار روی همین پاشنه خواهد چرخید" ؛ آنچه که تاریکی و نکبت است، سیاهچال خود ساخته‌ایست که به هیچوجهراه نجاتی ندارد.

از این رو دگرگونی"**سبک برخورد**" به معنی شکستن دیوارهای جادوئی سنت شلختگی است. راه رفع اینشلختگی مقید به **تدبیری خردمندانه، جنبشی فراگیر، همآهنگ و مستمر است**.

دردهای تاریخی

معمولأ کارها، چه در کار **تعامل** و چه در کار **تجربه**، در دنیای معانی **شکل**، **طراحی** و اجرا می‌شود. چنین صورتی عینأ صورت جامعه‌ایست که بر مبنای کارمایه‌ای ایجاد و برای اجرای کارهایش، **خود شرحی جامع از مراحل آن کار** تهیه می‌کند(مانندکارخانه ماشین مرسدس بنز).

**به زبان فلسفی این کار همانا با کنار گذاشتن اونتولوژی (هستی شناسی) و** به کاربستن **دستگاه "هشیاری" انسان ممکن می‌شود.**

ساده‌تر، در کارخانه اتوموبیل سازی پرسش "**اتوموبیل چیست**" را کسی به کار نمی‌بندد(اونتولوژی). بلکه این کارخانه بر پایه پرسش "**اتوموبیل چگونه ساخته می‌شود**" برپا می‌گردد(هشیاری).

پس چیستی "اتوموبیل" می‌بایستی جای خود را به**"شرحیاز اجزای اتوموبیل و رابطه آنها با هم** (1)بدهد که در خود کارخانه و لاغیر تهیه شده باشد تا بتوان بنا بر این داده‌ها **واحدی** راحت‌تر و مفیدتر از **گذشته** برای امور نقلیه ساخت و در اختیار مردم قرار داد(پرسش این چگونه است: هشیاری). ملاحظه می‌فرمائید که عبور از **سبک برخورد** اونتولوژیک به برخوردی هشیارانه نه تنها تولید یک **مقصود[[2]](#footnote-2)** می‌کند بلکه بیانی از **پویائی جان آدمی است**، جانی که همیشه میل به آینده‌ای بهتر از وضعیت حال دارد. شرط چنین پویائی همانا "**رؤیت هشیارانه از خود**"[[3]](#footnote-3)می‌باشدکه معنی آن در گزاره (1) آورده شده است.

به راستی دستگاه **هشیاری**[[4]](#footnote-4) انسان **و** در رأس آن **عقل**[[5]](#footnote-5) به زندگی یک **پویائی ویژه** می‌بخشد. این ویژگی در برخورد **اونتولوژیک**(هستی شناسانه) با محیط وجود ندارد. زیرا در این برخورد آدمی چنان در هستی گُم می‌شود که اختلاف‌هائی را که معرفت آفرین‌اند نمی‌بیند.

امروز در انسان، عقل، توانائی معنویویژه‌ای در کسب شناخت (معرفت) است که به وسیله اندیشیدن فعال و در شکلی منطقی (Logos) بازتاب پیدا می‌کند(2).

شناختن به وسیله ادراک حسی (مشاهده) و یا تأمل در چیزی به دست می‌آید. ولی دیدن یک لکه قرمز شناخت نیست. بلکه تنها تأثری حسی است. اما هنگامی که این لکه به صورت چیزی مثلأ لکه خون به نظر درآید شناخت حاصل می‌شود.

واژه**معنوی** نه برآمده از معنا بلکه حاصل فعالیت **جان آدمی** است. فعالیتی که برای نخستین بارفلاسفه‌ای چون **فلوطین** و **آگوستینوس** آن را مورد ملاحظه قرار داده، بدان پرداخته‌اند.

**فلوطین** می‌گوید :

«عقل متفکر ،"nous"، خود خودش را به شکل تأملی فلسفی می‌نمایاند»[[6]](#footnote-6)

پس عبور از **اونتولوژی**به **هشیاری**یک دگرگونی اساسی فرهنگی- تاریخی است. فرآیندی است که در فرنگ بیش از هزار سال طول کشیده تا انسان توانسته زنجیر وابستگی سنّتی خود را به مراجع زمینی و آسمانی پاره کند و **خود مرجع خویش در انجام هر کاری بشود**. این دگر گونی اساسی را "**تجدد**" گفته‌اند. **تجددی**که می‌گوید "**من**"(فرد، آبژکت) ممیز و اندازهﯼهر چیز در این دنیاست.

تأثیر این تجدد بر سیاست، اقتصاد و جامعه‌شناسی فرنگ عظیم بوده است. اما متأسفانه جامعه ایرانیان حتی در دوران ر**ضاشاه** که پدر تجدد نام دارد از این تأثیر بی‌بهره مانده‌اند.البته **تجدد** خود مراحلی دارد که صنعتی شدن کشورهای فرنگی مرحلهﯼ دوّم آن است. این مرحله به دست **رضا خان میرپنج**، سربازی **شجاع و وطن دوست** به اجرا درآمد. اما جامعه ایران آن زمان آنچنان عقب مانده و بی‌اطلاع بود که حتی آرزوهای **رضا شاه** نیز برایش تنها یک زورگوئی بود. زیرا آنها کارهای وی را نمی‌توانستند بفهمند.

مثلأ در ایران برا ی اولین بار سرشماری صورت گرفت. ولی مردم چون معنی آن را نمی‌دانستند فرزندان خود را پنهان می‌کردند و یا برای نخستین بار دولت هر شهری را پس از سرشماری، به ناحیه‌های مستقل قسمت نمود و هر ناحیه‌ای دارای شهربانی و شهرداری و ادارات مختلف گردید. براساس این تقسیم بندی هرکسی در ناحیه‌ای که سکنی داشت می‌بایستی به اداره سجل و احوال مراجعه بکند و از آنجا شناسنامه بگیرد. اما اهالی شهرها به دلیل ناآگاهی به این امور سخت نگران زندگی خصوصی خود شدند که نداشتند. همه جا پچ پچ شروع شد و این کار را کار انگلیس دانستند که برای ایران دوباره خوابی دیده است. به ویژه چون مرز ایران و عراق را بسته بودند(انگلیس پس از جنگ اوّل بین‌المللی صاحب متصرفات امپراطوری عثمانی از جمله عراق شده بود) مردم به زیارت عتبات نیز نمی‌توانستند بروند و برایشان مسئول این مصیبت مذهبی تنها **رضاشاه** می‌توانست باشد.

این مختصر نشان می‌دهد جامعه ایران رضاشاهی کشش تجدد را نداشت. شاید هنوز کسی این استدلال را قبول نداشته باشد. از این رو اجازه بدهید بیشتر معنی تجدد را برایتان باز کنم.

مسئله **فردیت** و با آن مسئله **عقل** اساسی‌ترین قدم برای ترک سنت تفکر"**اونتولوژیک**" است. اما **عقل** و **آزادی** دوطرف یک سکه هستند. سکه‌ایکه **فردیت** نام دارد. یعنی وجود یک طرف بدون وجود طرف دیگرممکن نیست.

این ادعا از تشریح عقل در گزاره (2) به دست می‌آید. یعنی از آنجا که انسان می‌تواند آزادانه فکر کند (**سقراط**) و **عقل** همیشه در **اندیشیدن** خود را می‌نمایاند پس آزادی و عقل دو روی سکه‌ی**فردیت**‌اند.

در اینجا پرسش مهّم نه خود **آزادی** (به معنی اختیار) و یا خود **عقل** (به معنی آنچه آورده شد) بلکه رابطهﯼ این دو قطب با هم است. یعنی این پرسش به هنگام انجام کاری و یا تجربه‌ای **هشیارانه** برای هر فردی می‌بایستی مطرح بشود که "**من**" تاچه اندازه **مختارم**؟ و به عکس چرا می‌بایستی هرفردی **آزاد** باشد تا بتواند نسبت به خود و یا دیگران رفتار و کرداری **عقلانی** داشته باشد.این میلیون‌ها آدمی که در انقلاب اسلامی شرکت کردند هرگز از خود چنین پرسشی را نکردند.آنها سرهای خود را زیر بغل داشتند. مادر بزرگم می‌گفت وقتی عقل نباشد **جان** در عذاب است(3).

"**امانوئل کانت**" هنگامی توانست به این رابطه **پاسخی انتقادی** بدهد(نقد عقل ناب و نقد عقل عملی) که انسان طی تقریبأ یک هزاره، در دوره‌های تکاملی خویش (دوران نو افلاطونیان، دوران اسکولاستیک و بالاخره دوران باروک) با متفکرینی چون **رنه دکارت**، **باروخ اسپینوزا**، **گوت فرید لایب نیتس** مسئله **عقل** و **آزادی** را در جوّ موفقیت‌های **علوم** طبیعی و **فنون** ناشی از آن تحلیلی جانانه ارائه داده بود.

در دوران روشنگری که خودسه فصل دارد برای نخستین بار رابطه **عقل** و **آزادی** به وسیله " **فریدریک ویلهلم شلینگ**" دقیقأ بررسی می‌گردد[[7]](#footnote-7). اما این بررسی با وجود اینکه رنگ مسیحیت دارد حائز اهمیت است. زیرا در آن زمان **عقل** دیگر **کنیز** باور دینی به حساب نمی‌آمد. در صورتیکه در ایران مردم هنوز گرفتار این نابسامانی‌اند. به این دلیل نیز کسی تا به حال عقل و آزادی را مورد بحث قرار نداده است، بحثی که دیسکورسیو باشد، گفتمانی استدلالی باشد.

اخیرأ آقای دکتر **محمد سروش** در باره "عقل، **آزادی** و **ایمان**" کتابی منتشر کرده که به آن در جمهوری اسلامی درجه ممتاز داده اند! این مرد همان کسی است که ولایت فقیه او را مأمور انقلاب فرهنگی کرد و وی به این مناسبت دانشگاه‌های ایران را برای مدّت 2 سال تعطیل نمود. این کار به فرهنگ و پیشرفت علمی ایران، خواه مالی و خواه معنوی، لطمه‌ای جبران ناپذیر وارد کرد. عجب اینکه در این ماجرا کتاب **کوآنتوم تئوری** نویسنده که زیر چاپ بود، کتابی که ده سال روی آن کار شده بود نیست و نابود شد. لذا این درجه ممتاز دادن معنی دارد!

**دانشگاهیان ایران موظفند این گونه اعمال را مورد مؤآخذه قرار دهند.**

دکتر **جلال ایجادی** مطلبی در باره "**پریشیدگی عقل**" دارد که خواندن آن یک روشنگری برای **جامعه اونتولوژیک** ایران در قرن بیست ویکم ترسائی است[[8]](#footnote-8).

**جان** و **تن**در ایران اونتولوژیک رابطه‌ای مستقیم ندارند. بلکه این رابطه مستلزم وجود روح الهی در آدمی است. در صورتیکه در دنیای متجدد **جان** و **تن** دستگاهی دوآلی هستندکه **مکمل** یکدیگرند.  **مولوی** رومی به زعم خود می‌سراید :

**جان چه باشد جز خبر در آزمون هر که را افزون** خبر جانش **فزون**

پرسش "**جان چه باشد**"پرسشی اونتولوژیک است. همینطور هنگامی که انسان آزمون می‌کند، تجربه می‌کند، مثلأ چشمش را می‌گشاید و می‌گوید حالا روز است ، در واقع آنچه بیان می‌دارد؛ به زبان امروزی، خبر نیست بلکه یک آگاهی است یک شناخت است(کلانتر محل به زنی می‌گفتند که کلّی خبر از درو همسایه داشت اما به طور قطع چندان معنویتی نداشت).

کسانی که امروز درباره شأن بزرگان دیروز کتابی می‌نویسند و یا سخنی می‌گویند لازم است به واژه "**ارزش دهی انتقادی**"[[9]](#footnote-9) توجه کنند. تا علم فزونی یابد.

**ازاین گذشته امروز جان بسیار بیشتر از یک خبر است. چه جان تنها دستگاهی در کیهان** است که می‌تواند **انفورماسیون** را (اطلاعات، خبر) به انرژی تبدیل کند.

این کار درست **عزّت** آدمی را در این عالم نشان می‌دهد. عزّتی غیر قابل وصف، عزّتی که هیچ کس حق ندارد به آن تجاوز کند. لذار این **جان قدسی** است، این **جان متعالی** است، این جان به قول **کانت** "ترانستدت" است.

درایران در این چهل سال به **جان** انسان، به **ناموس** انسان، به **عزّت** انسان مدام تجاوز شده ولی هیچکس به **قدسیت**این جان اشاره ای نکرده است.

این خانم‌هائی که **کالاشنیکف** به دست در شهرها رژه رفتند و الله و اکبر سر دادند نمی‌دانستند که **اکبر** خودشانند(بایزید بسطامی). نتیجه این نادانی چند سال بعد به صورت "قانون صیغه" توهینی بزرگ به شأن آنها شد. این قانون آنها را یک سکه پول سیاه کرد. **عزتشان** را از آنها گرفت، **قدسیتشان را لکه دار کرد**، آنها را وسیله **شهوت مردان** ساخت. آخر انسانی که عزت دارد نمی‌تواند **وسیله** باشد. این انسان **خودش مقصود** است **مقصودی متعالی** است.

عکس‌العمل زنان ایران به این بی‌حرمتی درخارج از کشور چند خانمی بودندکه در پاریس خود را ***عریان*** نشان دادند و در ایران بیشتر و بیشتر ***کفن سیاه*** پوشیدند. دو صحنه‌ای که حکایتی از درک نادرست از رابطه **عقل و آزادی** است.

حق این بود که **زنان مبارز ایران!** همگی به خیابان‌ها می‌آمدند و **کفن‌های سیاه** خود را پاره پاره می‌کردند. چنین پاسخی مانع ریختن **خون ندا** می‌شد که امروز همه را مکلّف به محاکمه و نه بخشش خونخوران کرده است.

غالب خانم‌های ایرانی، ساکن خارج، تحصیلکرده و دکتر و مهندس و متخصص‌اند. اما آنها چپ یا راست فرقی نمی‌کند خواهان رهبر و رهنمودند. اما زنان متجدد رهبر و رهنمود نمی‌خواهند. آنها افرادی عاقلند، خود نماد روشنگری وروشنفکری‌اند. "**مرد تر از مرد بودن"** با وضع قوانین به دست نمی‌آید بلکه این **جان آدمی** است که باید ساطع ابهت و وقار باشد تا تن لخت و عریانش در این درخشش محو گردد.

جمهوری اسلامی که سخت اونتولوژیک می‌اندیشد و فرمان می‌دهد، هنگامیکه **بدن بی‌جان رضاشاه** را بر تل خاک‌ها به نمایش گذاشت وبه این شکل قلم بطلان بر ایمان اسلامی خود کشید، فکر می‌کرد با این نادانی مقام **رضاشاه** را در تاریخ و یا در دل مردم روزگار خویش بی‌قدر می‌سازد. چنین کاری را فرانسوی‌ها و یا انگلیسی‌ها هم با پادشاه خود کردند. ولی از این کار سودی نبردند. زیرا این تن بی‌مقدار نیست که **عزت** دارد بلکه این انسانی که در بدو توّلد عقل ندارد، با**جانیکه خود خود را پرورش می دهد** آسمان را به زمین میکشد تا خود را دوباره زیر ذرّه بین الکترونیکی پیدا بکند. **اینجان عزت دارد**. عزتی که نابود نشدنیاست.

در همین جمهوری ولایت فقیه، "**محمّد مجتهد شبستری**" از " **اونتولوژی**"سخن به میان می‌آورد، تا به قول خودش " راه برای وحی مجدد " باز کند. **شبستری** می‌گوید(در اینترنت) :

« بنیان‌گذار دین اعتراف می‌کرد به یک واقعیت و شهادت که می‌آمد به آن واقعیت یعنی به خداوندی خدا اعتراف می‌کرد. اعتراف می‌کرد به این‌که این سخن را خدا بر زبان او می‌گذارد که خداوندی خدا را ادا کند .......اونتولوژی سخن، جایش در اینجا است. این اعتراف و شهادت و این زیستن در بحران یک مجموعه سخن است و اونتولوژی خودش را دارد »

جناب **شبستری** توجه ندارند که عالم وجود نمی‌تواند عالم معنا باشد. عالم معنا واقعی نیست، عالم معنا قابل مشاهده نیست. در صورتیکه عالم وجود به وسیله حواس قابل مشاهده است. "اونتولوژی" علم دانائی به عالم قابل مشاهده است. آن چیزها که قابل مشاهده نیستند در بخش متا فیزک مطرح می‌شوند.

تازه این خصوصیت به تنهائی نمی‌تواند **تنوع** وجود را بیان بکند بلکه برای منظور کردن این **تنوع**مفاهیم دیگری نیز لازمند. جناب **شبستری** به این چیزها اشاره‌ای نمی‌کنند. از این گذشته واقعیت و شهادت مفاهیمی هستند که در حوزه باورهای دینی جائی ندارند.

البته ما می‌توانیم معنی "**اونتولوژی**" را که خاص عالم وجود است به عالم‌های دیگری مانند عالم **سمانتیک** نیز گسترش دهیم. اما این عالم چون واقعی نیست می‌تواند خود را خود به خود مدام بزرگ کند. تا جائیکه برایش حدّ و مرزی نتوان قائل شد. آنوقت "مربع گرد"، "مارکسیت اسلامی"، "روشنفکر دینی" و نظایر آن دنیای سمانتیکی را بی‌معنی می‌کنند.

به این شکل جناب **شبستری** می‌خواهد عظمت و عزت فرد را بگیرد تا وحی را که "**حکیم پور سینا**" و "**ملاصدرا** " منکر آن بودند نجات دهد.

درست درهمین جهت کسانیکه از"**دولت در تبعید**" سخن به میان می‌آورند معنی این لفظ را به شنوندگان خود بدهکار می‌شوند.

اما هم‌میهنان گرامی، در این دوسال اخیر دو واقعه **شمایل**این **شلختگی فرهنگی**را سخت بدریخت کرده تا جائیکه آینده ایران را به خطر انداخته است. خطری که انگیزهﯼ نگارشِ این مقاله می‌باشد.

**الف :**

فردی می‌آید و شعر جامی را :

ذات نا یافته از هستی بخش چون تواند که بود هستی بخش

با آب و تاب تفسیر می‌کند و رسانه‌های ایرانی وی را می‌ستایند و عنوان دانشمندی به وی عطا می‌کنند.

این کار هم ارزش علم را پائین می‌آورد و هم مقام رسانه‌ها را که در وضعیت کنونی مسئولیت خطیری به عهده دارند بی‌اعتبار می کند. اینان می‌بایستی **معرف راستی** و **شفافیت سخن** باشند. انسان بی‌اختیار به یاد زنده یاد "**حسین مُهری**" می‌افتد و جایش را خالی می‌بیند که پیش از گفتن هرچیزی کلمات خود را سخت محک راستی و خرد می‌زد تا **صداقت** آن مخدوش نگردد.

این شعر جامی، درسطور بالا به هر وزنی هم که خوانده شود فرقی ندارد، بازتابی از تفکر ا**فلاطون** و نه **جامی** است. این شعر به راستی برخورد انتولوژیک ا**فلاطون** را با عالم هستی منعکس می‌سازد که در سه گوشه معروف وی نقش ویژهﯼ خود را دارد. **از این رو این شعر نه اندیشه‌ایمتجدد، بلکه اندیشه‌ای آخوندی است.**

پایه‌گذار **تجدد** رنه **دکارت** است. کسی که روح را کنار می‌گذارد تا میان جان و طبیعت رابطه‌ای مستقیم برقرار شود. البته این کار نواقصی دارد که به مرور به وسیله دانشمندان پسین رفع گردید.

اما آنهائی که در مدرسه و دانشگاه با دستگاه **کوردینات کارتزی** (دکارتی) مدام برخورد کرده‌اند اگر این مطلب را ندانند چطور مسئله **مشاهده** در فیزیک را فهمیده‌اند؟

آخر تنها "**من**" یا "ناظری" که **خود مختار**(آزاد ازهر قیدی) باشد می‌تواند نقطه آغاز هر تجربه و سرچشمه هر شناخت و آگاهی بشود.

این تحلیل خودش می‌بایستی سبب دغدغه خاطر هشیاران گردد. چه در این ماجرا مسئله کج فهمی مطرح نیست. بلکه مسئله **خرد جامعه** و **صداقت رسانه**‌ها مورد پرسش است.

**ب :**

اخیرأ کسانی به تجلیل **محمدعلی فروغی** و نه **ارزش‌دهی انتقادی** از وی پرداخته‌اند.

محمّدعلی فروغی در مقدمه کتاب سیر حکمت (جلد1) می‌نویسد :

ملاحظه فرمایید كه در مشرق‌زمین و ممالك اسلامی از چندین قرن به این‌طرف جریان امور معارفی كاملاً مانند اوضاع اسكولاستیك اروپا بوده است و این حالت بیشتر ازاین‌جهت شگفت‌آور است كه شرع مقدس اسلام بنیاد احكام و كلیه‌ی امور را بر عقل گذاشته و تعلیمات هیچ حكیم و فیلسوفی را ضروری دین نشمرده است. بااین‌همه، فضلای ما هم جمود و ركورد اصحاب اسكولاستیك را داشته‌اند و نتیجه یك‌سان بوده است و عجیب‌تر اینكه مردم كشور ما در علم و حكمت نسبت به اروپائیان پیش‌قدم بودند و مغربیان اسكولاستیك را برچیده، وارد مراحل جدید شده، هفت شهر علم را گشتند و ما هنوز اندر خم یك كوچه‌ایم.»

به این داوری تردید و انتقاد وارد است**.** انتقادی که با معنی **تجدد و عقل** از یکسو و **تحلیل اسکولاستیک** (مشائی و یا مکتبی) از سوی دیگر در ارتباط است.

نگاه کنیم : هنگامیکه **فروغی** مدعی می شود «مردم کشور ما درعلم و فن پیش قدم اروپائیان بودند» آنوقت این سخناغراق‌آمیز وی یک وطن دوستی بیجاست. آخر علّت شکست هخامنشیان از اسکندر مقدونی همین پس ماندگی فنی بود. آخر همین شکست ساسانیان از تازیان نتیجهﯼ عدم عقل‌گرائی در ایران بود. دورانی که نوافلاطونیان به عقل روی آورده بودند ولی در ایران جنبش‌های **مانی** و **مزدکی** جنبش‌های فکری بودند که سرکوب شدند. این جنبش‌ها رو به عقلانیت داشتند. مانی **مهر و داد** را می‌جست و با این فکر کسی مانند **آگوستینوس** پرورش یافت که با عقل به دین مسیحیت استواری چند هزار ساله بخشید. همینطور ایده **مزدکیان**، ایده تحوّل اجتماعی بود. با این تحوّل دین اسلام به وجود آمد .

**از سوی دیگر در ریاضیات، شیمی، پزشکی و ستاره شناسی ایرانیان افراد زبده‌ای را داشته‌اند. اما این زبدگی اگر استمرار نداشته باشد - در هر رشته‌ای تفاوت نمی‌کند- آنوقت اینها پیشقدم نیستند بلکه جرقه‌هائی فردی هستند که زود خاموش می‌شوند.**

نبود **استمرار** در ایران در هر زمینه‌ای **جز زمینه دینی** قدمت چند هزار ساله دارد. این مطلب می‌بایستی علّتی داشته باشد. این علّت را در این مقاله جست‌وجو خواهیم کرد.

شاید اشاره **فروغی** از یک سوبه **عظمت دوران سبک خراسانی**است که از قرن چهارم تا قرن چهاردهم ترسائی به واقع شکوفائی بی‌نظیری به معنی **رنسانس** در ایران به وجود آورد.رنسانسی که ایران را در شعر و ادب، فلسفه و علم سرآمد زمان خود ساخت و از سوی دیگر به فلاسفه و دانشمندانی چون **فارابی ، حکیم پور سینا و ابن‌الرشد** است که در اروپا در زمره دانشمندان اسلامی شهرت یافته‌اند.

چنین نظری را می‌بایستی با احتیاط و انتقادی در چارچوب تاریخ اسلام نگریست. در چنین نگاهی آنوقت میان دوره اسکولاستیک مسیحی و اسلامی اختلافی فاحش مشاهده می‌شود که خلاف داوری **فروغی** است..

**ابن‌الرشد مراکشی – اسپانیائی** تقریبأ کلیه کتب ارسطو را که به عربی نیز ترجمه شده بود دوباره با تفسیر های خود منتشر کرده و به این شکل خدمات ارزنده‌ای به جهان روشنفكری اروپا نموده است(بسیاری از این کتب در طول تاریخ در اروپا از بین رفته بود). به علاوه ترجمه کتب **فارابی و حکیم پور سینا** نیز که خود سخت متأثر از نوشته‌های فلسفی یونان (از جمله افلاطون و ارسطو) بودند، در کتابخانه‌های اروپائی جای ویژه‌ای برای خود داشتند. **توماس فن آکوئین،**یکی از **مشائیان** بنام اروپا، شکوه دارد که چرا کتب این بی‌دینان در کتابخانه‌ها را جمع آوری نمی‌کنند.

با اینهمه **ابن‌الرشد** به محض اینکه مطالبی را عقلانی مطرح نمود که آشکارا با باورهای دینی در تضاد بودند، مورد خشم روحانیت قرار گرفت و مغضوب گردید و مجبور شد از اسپانیا به مراکش بازگردد.

این سرنوشت، سرنوشت غالب دانشمندان و فلاسفه ایران بوده که به عقل بیشتر از باور مذهبی اعتبار داده‌اند. مشهورترین اینان **حکیم پور سینا و ملاصدرا** هستند.

بنابراین ادعای **فروغی " شرع مقدس اسلام بنیاد احكام و كلیه‌ی امور را بر عقل گذاشته " پوچ است.**

علّت شلختگی فرهنگی

در اوایل قرن 14 ترسائی که کلیسا با حوزه‌های خود[[10]](#footnote-10) تعلیم و تربیت را در همه کشورهای اروپائی به دست گرفته بود، زندگی مردم تقریبأ درلوای مسحیت و مفاهیم و نُرم‌ها و الگوهای آن می‌چرخید. سلطه‌ای که آهسته آهسته متفکرین، دانشمندان و فلاسفه را نگران ساخت. آنها به این فکر افتادند ببینند پیش از مسیحیت پدرانشان چطور و با چه آئینی زندگی می‌کرده‌اند. از این رو مطالعه زبان قدیمی (باستانی) آنها ضرورت یافت تا آموزش و تربیت غیر وابسته به دین صورت بگیرد. چنین فکری دوره **هومانیسم** را در اروپا به وجود آورد که حکمائی چون **فرانچسکو پترارکا**[[11]](#footnote-11) (پدر هومانیسم) و افرادی چون **پوکاچیو** ، **اراسموس فن روشلین** و **فن هوتن** آن را رهبری کرده‌اند. به علاوه نباید فراموش کرد که یکی از زبر دست ترین نویسندگان آن دوره که شهرت جهانی دارد به نام "**میشل دو مونتین**"[[12]](#footnote-12)پرچمدار این دوره گردید.

جنبش هومانیسم نه تنها با فشار خود رفرماسیون کلیسا را به وجود آورد، بلکه دوره رنسانس را نیز سبب گردید. اما در ایران با وجود اینکه **فردوسی** زبان فارسی را زنده کرد و با آن **رنسانس** ایران را پیش از رنسانس اروپا به وجود آورد(دوران سبک خراسانی) و با وجود اینکه در برابر شخصیت "**میشل دو مونتین**" به شهادت تاریخ ایرانیان نابغه‌ای چون"**سعدی**" را به جهان عرضه داشته‌اند معذالک هومانیسم نتوانست در سرزمین کورش رشد کند.

چرا؟؟

برای اینکه زبان فارسی و اسطوره‌هایش مانند زبان عربی سخت مذهبی است. از این گذشته در دوران صفویه به عهد شاه عباس بزرگ با همه قدرتی که شاه در کشور داشت، نتوانست موافقت علما را که مانع تدریس زبان پهلوی در مدرسه خواجه بودند(خواست دانشمندان) به دست آورد.

از این گذشته هومانیسم آرمانی بیش از آدمیت است. "**سعدی شیراز**" هنگامی که از "بنی آدم اعضای یک پیکرند" سخن به میان می‌آورد به عمق آن نیز اشاره می‌کند. اما آیت‌الله مطهری این گزاره را غلط می‌داند و می‌نویسد تنها مسلمانانند که اعضای یک پیکرند. ادعائی که ضد هومانیسم است.

"میشل دومنتین" می‌نویسد "آنها که در و پاشنه دولتی را از جا بر می‌کنند، اوّل خودشان با سر سقوط خواهند کرد"[[13]](#footnote-13). ژرفای این سخن را ما امروز پس از 42 سال انقلاب اسلامی در ایران می‌بینیم. آنها که دیروز به لوله تفنگ سربازان ایستاده در خیابان گُل سرخ می‌گذاشتند، وحشیانه افسران ارتش را در پشت بام مدرسه علوی تیر باران کردند. این بی‌مسئولیتی در **هومانیسم اخلاقی**، یکی از ابعاد هومانیسم نفی می‌شود.

اساسأ لازم است پرسید چرا در این یک قرن اخیر دین اسلام، رسانه‌ها و روشنفکران ایرانی به هومانیسم توجه نداشته و آن را در کانون توجه خویش قرار نداده‌اند؟

**به نظر می رسد ما ایرانیان هنوز ارزش هومانیسم را که بزرگ‌ترین دستآورد انسان است نمی‌شناسیم.**

**هومانیسم** تنها یک آرمان نیست، تنها یک گرایش نیست، تنها یک روش زندگی مسالمت‌آمیز نیست، تنها احترام به عزت آدمی نیست، تنها اخلاق و ادب نیست، بلکه **هومانیسم** علاوه بر اینکه یک آموزه است تنها فرآیندی است که **شناخت فردی** (سابژکتیو) را به **شناخت عینی** (آبژکتیو) برمی‌گرداند. فرآیندی که اوپوزیسیون دور آن پیلی پیلی می‌خورد. یعنی هنوز نمی‌تواند همه را به دور یک تئوری جمع کند. یک تئوری که پاسخ به دشواری‌های مصیبت‌بار کنونی باشد.

نگاه کنیم به وضعیت زندگی مردم اروپا در قرون وسطی که ارزش‌ها و هنجارهای دینی تقریبأ همه را آزار می‌داد. این آزار یک **شناخت فردی**، **شناختی سابژکتیو** بود. در این میان **فرانچسکو پترارکا** برآن شد با اشعار عاشقانه خود زبان ایتالیائی قدیم را که مقید به دین نبود دوباره زنده بکند تا سبب رهائی از این آزار بشود. اما این کار وی مانند جرقه‌ای همهﯼ دل‌های آزردهﯼ مسیحی را به سوی انسان گرائی سوق داد. آنچه که یک **شناخت عینی** است، آنچه که **شناختی آبژکتیو** است.

این فرآیند نشان می‌دهد که شناخت عینی چگونه می‌تواند باور دینی را در دنیای عقل با عزت انسان میخکوب کند.

به علاوه این فرآیند نشان می‌دهد که انسان عاقل می‌تواند از تجارب خود با اصل "داد و ستداقتصادی" نتایجی منطقی بگیرد. یعنی انسان می‌بایستی مدام در کار معامله حساب بکند چه داده‌ام و در عوض آن چه گرفته‌ام.

در مورد مسیحیت، اروپائی‌ها دریافتند که به دین نباید همه چیز خود را واگذار نمود. این بُعد دیگری از **هومانیسم** است که ایرانیان اصلأ به آن واقف نیستند.

در تهران پس از انقلاب اسلامی قشر کم درآمدی که الله و اکبر گویان به پیشواز ولایت فقیه رفته بود، زمین‌های اطراف شهر را تا مرزهای شهر ری تصاحب کرد و در آنجا برای خود خانه ساخت. این گرفتن غیر قانونی را می‌بایستی به حساب مشارکت در انقلاب گذاشت(به قول خودشان آنها خون داده بودند). غافل از اینکه این تصاحب به قیمت فروختن فردیت خودشان به ولایت فقیه صورت گرفته است.

در غرب هنگامی که قدرت کلیسا که به ترس از خود بیگانگی، ناتوانی، خفقان، جبر یعنی درهم شکستن دوآلیسم "تن و جان" انجامید، متفکرین جامعه قد برافراشتند و چکامه "هومانیسم" را سرودند.



این یعنی از مشاهده زجر و خشونت به سوی عشق؛ از سرکوب و جبر به آزادی و احترام متقابل؛ از جماعت به عزت بیکران فرد و از دادو ستد متوازن که خود یک دوآلیسم است به سوی تدارک مردمسالاری شتافتن.

اما بالاترین درجه آدمیت توانائی **یاد گیری** اوست. یادگرفتن یک میل ذاتی است. این میل اگر به وسیله محیط پرداخته نشود از بین می‌رود. مسئله‌ایکه **مارتین هایدگر** در یک سخنرانی رادیوئی زیبا آن را شرح داده است. مطلبی که نویسنده از طرفداران ایرانی **هایدگر** نشنیده است.

**کارل پوپر** فرآیند یادگیری را نتیجه داشتن **خاطره** همراه با **جرئت** به **آزمون و اصلاح** می‌داند. درست چنین مراحلی را ما در فرآیند **هومانیسم** نیز مشاهده می‌کنیم. کار **فرانچسکو پترارکا** یک **جرئت** به آزمون و خاطره‌ای که **پوپر** به آن اشاره می‌کند دل‌های آزرده از جور مسیحیت، درحالیکه جرئت به اصلاح جهت‌گیری به سوی انسان گرائی است.

ملاحظه می شود تنها فرآیندی که می تواند مسلمانان جهان را از شلختگی فرهنگی به دوران تجدد ببرد، همانا فرآیند **هومانیسم**است. هومانیسم به انسان جرئت آزمون و با آن فردیت و شناختی عینی عطا می کند.

**شارل دو مونتسکیو** پیش از انقلاب فرانسه مرد معروفی بود . از قرار با دو تن ایرانی که به فرانسه برای تجارت آمده بودند آشنا شده بود. این دو پس از مدّتی به ایران بازگشته و با **مونتسکیو** رابطه‌اینوشتاری داشته‌اند. تعداد این نامه ها حدود 47 عدد بوده است. این نامه‌ها که به عنوان "نامه‌های ایرانیان" به چاپ رسیده است(بیش از 40 عدد) به طور **طنز آمیز**،**تمسخرانه** در باره مسائل ایران و حرمسرای پادشاه و زن‌های پاریسیاست.

**مونتسکیو** از این نامه‌ها برای نوشتن **نظریه خود** درباره **دولت مدرن** و جامعه **"بورژوای"** فرانسه بهره می‌برد. ولی ما ایرانیان هنوز همه چیز را به مسخره و طنز می‌سپاریم.

**ملاحظه می‌فرمائید که شلختگی فرهنگی ایرانیان یک فاجعه است.رفع این دشواری،دشواری‌هایفرهنگی،درگروی خلاقیت ما ایرانیان و نه مراجعه به سخنان متفکرین دوران مشروطیتاست.**

پدران مشروطه ایران **دوآلیسمی** را که در "نظریه سیاسی" **شارل دومونتسکیو**، **توماس هابس**، و **جان لوک** نهفته شده بود نه دیدند. به علاوه پاشنه آخیل این نظریه‌ها هنوز که هنوز است مسئله انتخابات و اجرای آن است. به باور **چرچیل** که نویسنده نیز آن را تأئید می کند، دمکراسی کامل نیست ولی ما بهتر از این نظریه ای هم ما نداریم. قسمت دوّم این نظر امروز دیگر صادق نیست.

به هر حال در این ده سال اخیر که چپاولگران بین‌المللی به اشکال مختلف و تبلیغات مدرن همه جا در کار انتخابات دخالت می‌کنند وضعیت زمین و ساکنان آن سخت غیرقابل محاسبه شده است. اخیرأ نیز سخن از تجاوز به دمکراسی به میان آورده می شود که با روح دمکراسی در تضاداست. این سخن می تواند به معنی **قدسی** بودن دمکراسی تلّقی گردد. متأسفانه دانشمندان بزرگ جهان در این مورد سکوت اختیار کرده‌اند.

مردمسالاری در دوآلیسم دولت و اپوزیسیون جلوه دارد. این گزاره یعنی دولت و اپوزیسیون به یک اندازه مسئول اداره کشورند. به این دلیل در انتخابات بُرد یا باختی در کار نیست. بلکه اینجا می بایستی مسئله خدمت به ملّت و نه به دست گرفته قدرت مطرح باشد.

ملاحظه می‌فرمائید که این جنجال در امریکا و در رسانه‌های بین‌المللی نشانه عدم درک مردمسالاری است. نشانه بغض و کینه و رسیدن به قدرت است. همه می‌بایستی بدانند در مردمسالاری صندلی قدرت خالی است.

البته همیشه نیمی از فضای باز سیاسی قابل تلقین و تأثیر گذاری[[14]](#footnote-14)، آن هم به اشکال پنهان و آشکار است. درست با این پاشنه آخیل مردمسالاری می‌بایستی مقابله کرد. کاری که به عهده رسانه‌های گروهی است!

گاوان و خران بار بردار به زآدمیان مردم آزار

**این شعر سعدی شیراز در خودش یک دنیا حکمت دارد.**

11 ژانویه 2021 : با مهر ن. واحدی

1. Method [↑](#footnote-ref-1)
2. Sinn [↑](#footnote-ref-2)
3. selfobservation [↑](#footnote-ref-3)
4. consciousness [↑](#footnote-ref-4)
5. Reason [↑](#footnote-ref-5)
6. 5 W. Beierwaltes : Das wahre Selbst. Studien zu Plotins Begriff des Geistes und des Einen, Frankfurt a.M. 200 [↑](#footnote-ref-6)
7. Walter Schulz : , Reclam, 1981,Vernunft und Freiheit, S. 10-38 [↑](#footnote-ref-7)
8. خبرنامه گویا 20 دسامبر 2020 [↑](#footnote-ref-8)
9. critical appreciation [↑](#footnote-ref-9)
10. Order [↑](#footnote-ref-10)
11. Frances

    \*FrancesscoPetrarca (1304-1374) [↑](#footnote-ref-11)
12. Michel De Montaigne [↑](#footnote-ref-12)
13. Essais : von Michel de Montaigne (Autor), Hans Stilett, 2016, Amazon, aboutrevolution [↑](#footnote-ref-13)
14. Manipulation [↑](#footnote-ref-14)